

عراق جدید و تهدید منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

فرزاد پورسعید

کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه

«جهان نه گرد پایه‌گذاران هیاهوهای نو که گرد پایه‌گذاران ارزش‌های نو می‌گردد: با

فردریش ویلهلم نیچه

گردشی بی‌صدا» (۱)

فروپاشی رژیم بعث عراق در پی هجوم نظامی ایالات متحده، نمایانگر سطح جدید مداخله خارجی در مجموعه امنیتی منطقه خاورمیانه با هدف تغییر مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک است و از مهمترین تأثیرات حادثه ۱۱ سپتامبر بر سیاست خارجی آمریکا در جهان پس از جنگ سرد به شمار می‌رود.

تا پیش از این رویداد، ایالات متحده آمریکا هرچند به دلیل اهمیت راهبردی منابع نفت و نیز پیگیری خط‌مشی مهار دو جانبه در حوزه خلیج فارس (به مثابه یکی از زیرمجموعه‌های امنیتی خاورمیانه) حضور داشت اما با اتخاذ رویکردی محافظه‌کارانه، از تغییر مستقیم و بنیادین رژیم‌های سیاسی منطقه خودداری می‌نمود. این امر پیش از هرچیز به پیچیدگی منطق توازن قوا و الگوهای رقابت و رفاقت در این منطقه بازمی‌گردد به گونه‌ای که به بیان باری بوزان:

«در این منطقه برای هر بازیگر بومی یا جهانی دشوار است که از بازیگر دیگری در برابر

یک دشمن مشترک پشتیبانی نماید، بدون اینکه همزمان یک دوست را هم در طرف

سوم تهدید نکرده باشد.» (۲)

برای مثال در این منطقه نمی‌توان اعراب را در برابر ایران نیرومند ساخت بدون آنکه در نزاع تاریخی آنها با اسرائیل، کفه موازنه به سود اعراب سنگین‌تر نشود و یا نمی‌توان

اصول‌گرایی شیعی را محدود نمود بدون آنکه به گسترش بنیادگرایی سنی نیانجامد. همچنانکه برقراری اتحاد استراتژیک با اکراد عراق، نزدیکی و همکاری بیشتر ایران و ترکیه را در پی خواهد داشت. تا قبل از واقعه ۱۱ سپتامبر، آمریکا سطح مداخله خود در خلیج فارس را در سطح اتحاد با کشورهای «شورای همکاری خلیج فارس» و با هدف مقابله با تهدیدات احتمالی عراق و جمهوری اسلامی ایران پائین نگاه داشته بود و از پیوستن به چنین مجموعه امنیتی خودداری می‌ورزید. اما پس از این رویداد و در بطن جریان مبارزه با تروریسم، جوی شکل گرفت که در پرتو آن آمریکا احساس می‌کند از قدرت مانور فراوانی برخوردار است و می‌تواند با ایجاد فشار همه جانبه و چندبعدی به رقبای و متخاصمان خود در منطقه، مانع بهره‌گیری آنها از فرصت‌های به وجود آمده متعاقب تغییرات گسترده و اساسی در مناسبات سیاسی شود.

بر این اساس، مقاله حاضر بر آن است تا برای پیشی گرفتن بر روند رویدادهای در حال وقوع و با اشراف بر فضای کنونی به ترسیم درونمای پیامدهای عراق جدید برای جمهوری اسلامی ایران بپردازد.

در تلاش برای تحقق این هدف، فرضیه اساسی مقاله مدعی است ایالات متحده با تغییر صورت‌بندی رژیم سیاسی در عراق، از یک سو درصدد ایجاد مرجعیت جدید ایدئولوژیک در منطقه خاورمیانه است تا مرجعیت‌های پیشین (ناسیونالیسم عربی و اصول‌گرایی اسلامی) را بی‌فروغ سازد و از سوی دیگر با وارد ساختن این رژیم در ترتیبات امنیتی خلیج فارس، ساختار قدرت در این حوزه را از حالت سه قطبی به دوقطبی تغییر دهد به گونه‌ای که جمهوری اسلامی ایران در معادلات منطقه‌ای به کشوری منزوی و دست دوم تبدیل شود. بر آینه این تحولات در صورت تحقق، نظام جمهوری اسلامی را به رژیمی حاشیه‌ای مبدل می‌کند که از تامین اهداف کلان خود ناتوان خواهد بود. به بیان دیگر آنچه که در پرتو تحولات جدید عراق در معرض تهدید قرار خواهد گرفت منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است.

الف. الگوهای تاریخی تغییر معادله قدرت در خلیج فارس

امنیت خلیج فارس به طور سنتی بر پایه توازن میان ایران، عراق و شیخ‌نشینهای منطقه به همراه حضور و حمایت قابل توجه دولتهای غربی به ویژه بریتانیا و ایالات متحده قرار

داشته است. در عین حال پویشهای بومی امنیتی نیز تنها پس از خروج بریتانیا از منطقه در سال ۱۹۷۱ مجال عرض اندام یافته‌اند که در صورت امکان، باز هم بر پایه یک مثلث رقابت‌آمیز میان جمهوری اسلامی ایران، عراق پس از صدام و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به سرپرستی عربستان سعودی قرار خواهد داشت. بنابراین نقطه عزیمت ما در بررسی الگوهای تاریخی تغییر معادله قدرت در این منطقه، سال ۱۹۷۱ یعنی هنگام خروج بریتانیا از خلیج فارس است. از آن تاریخ تاکنون مجموعه امنیتی خلیج فارس سه فصل تاریخی را پشت سر گذارده که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران حمله نظامی عراق به کویت و در نهایت تصرف عراق از سوی ایالات متحده و انگلیس مقاطع تاریخی گذار از یک دوره به دوره بعد را نشان می‌دهند. بر این اساس متغیرهایی چون «ورود فن‌آوری جدید نظامی»، «سطح مداخله قدرت نقش آفرین خارجی» و «میزان تأثیرگذاری الگوهای ایدئولوژیک»، تعیین کننده سطوح گوناگون توازن منطقه‌ای و تنوع الگوهای دوستی و دشمنی بوده‌اند. به عبارت بهتر آنچه فرآیند گذر از یک دوره به دوره بعد را ممکن ساخته تغییر کیفی یا کمی یکی از متغیرهای فوق بوده است و در آینده نیز برای ایجاد تحول در رژیم امنیتی منطقه یا پیش‌بینی آن قاعدتاً می‌بایست بر روی تغییر یکی از آنها سرمایه‌گذاری کرده و یا چگونگی تحول آن را تحلیل نمود.

۱. رژیم دوستونی با تأکید بر نقش ژاندارمی ایران

بریتانیا در سال ۱۹۷۱ پس از حدود یکصد و پنجاه سال حضور همه‌جانبه در آبهای خلیج فارس، این منطقه را ترک کرد و نقش امنیتی خود را بر عهده ایالات متحده نهاد. اما در این سالها آمریکا نیز درگیر جنگ در ویتنام بود و نمی‌توانست با حضور مستقیم خلاء بریتانیا را جبران نماید. بنابراین از طریق اتحاد با نظامهای طرفدار حفظ وضع موجود در منطقه اعم از ایران و شیخ‌نشینهای حاشیه جنوبی خلیج فارس سعی نمود تا راهبرد بازدارندگی در برابر تهدید رادیکالیسم چپ (ایدئولوژی کمونیسم و پان عربسیم بعثی در عراق) را محقق سازد.

وقوع کودتا در عراق در سال ۱۹۵۸ برای نخستین‌بار ایدئولوژی ملی‌گرایانه عرب را وارد حوزه خلیج فارس نمود که با چاشنی سوسیالیسم و رادیکالیسم به شدت منطق شیخوخیت قدرت در اعراب خلیج فارس را مورد تهدید قرار داده و قابلیت مانور اتحاد

جماهیر شوروی (سابق) را افزایش می‌داد. به واقع «حزب سوسیالیست عرب وطن» بعث در عراق و جمهوری دموکراتیک خلق یمن درصدد حمایت از گروه‌های چپ‌گرای تندرو مانند جبهه آزادی بخش ظفار با هدف براندازی رژیم‌های محافظه‌کار بودند تا با الهام از کودتای ناصری در مصر، منطقه خلیج فارس را از حوزه نفوذ غرب خارج کند. در مقابل، ایالات متحده آمریکا با تاکید بر همکاری‌های امنیتی با رژیم‌های پادشاهی منطقه، تامین ثبات و امنیت خلیج فارس و حفظ منافع غرب را بر عهده ایران و عربستان گذارد که به سیاست دوستونی نیکسون شهرت یافت.

در عین حال امتیازات ایران از حیث جغرافیای سیاسی از جمله در اختیار داشتن طولانی‌ترین سواحل در خلیج فارس و دریای عمان، تسلط بر تنگه هرمز و همچنین شکل‌گیری قدرت دریائی جدید آن، ماهیت خط‌مشی دوستونی را به نفع رژیم پهلوی تغییر داده و آن را عهده‌دار نقش ژاندارمی منطقه نمود. این رژیم با خرید سه ناوشکن، چهار ناو محافظ، چهار قایق توپدار، بیست قایق گشتی، حدود یک دو جین هاورکرافت، یک مجموعه ناومین روب، قایق‌های تهاجمی و کشتیهای پشتیبانی، یک نیروی هوادریائی متشکل از سه اسکادران هواپیما و بیش از دو دوجین هلیکوپتر، به نخستین نیروی دریائی منطقه در غیاب بریتانیا تبدیل شد (۳) به گونه‌ای که کشورهای جنوب خلیج فارس در حوزه سیاستهای نفتی و تنها در اوپک توانائی رقابت با ایران را داشتند.

در نتیجه دول مذکور از برنامه‌های نظامی گسترده شاه در خلیج فارس و اقیانوس هند احساس خطر کرده و به آینده آن اطمینان نداشتند اما از آنجا که توسعه‌طلبی ارضی و ایدئولوژیک رژیم بعث را به مثابه تهدیدی فوری ارزیابی می‌کردند همواره اقتضائات ناشی از نقش ژاندارمی شاه در منطقه را رعایت می‌کردند.

در مقابل، صدام حسین نیز در سال ۱۹۷۲ یک پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی تنظیم کرد که بر اساس آن روسها متعهد به صدور تسلیحات و ارائه خدمات و آموزش نظامی به نیروهای عراق می‌شدند. همزمان عراق برای تنوع در منابع فنآوری و تسلیحات نظامی خود به ایجاد رابطه با فرانسه و آرژانتین مبادرت نمود که در راستای برنامه بلندمدت این کشور برای دستیابی به سلاحهای هسته‌ای، میکروبی و شیمیایی قرار داشت. بر این اساس عراق در سال ۱۹۷۶، اولین راکتور هسته‌ای خود را با عنوان

تموزیک از فرانسه خریداری نمود که خواست این کشور را برای ایفای نقش رهبری در منطقه نمایان می‌ساخت. (۴)

این طرح در صورت تحقق می‌توانست همزمان ایران و اسرائیل را به چالش اندازد و به این دلیل همزمان با آغاز جنگ تحمیلی علیه ایران توسط نیروی هوایی اسرائیل تخریب شد. به هر ترتیب در این مرحله، ساختار سه قطبی قدرت با برتری محسوس ایران و انزوای نسبی عراق، منافع غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا را در خصوص جلوگیری از گسترش کمونیسم و تضمین جریان انتقال نفت حفظ می‌کرد. مصداق بارز آن نیز سرکوبی جنبش ظفار در عمان توسط ارتش ایران بود.

۲. راهبرد توازن قدرت با هدف مهار جمهوری اسلامی

مرحله دوم با سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران در سال ۱۹۷۹ آغاز شد که در عین بی‌اعتبارسازی دکترین نیکسون، موجبات نزدیکی کشورهای میانه‌رو و رادیکال عرب در خلیج فارس را فراهم آورد. بنابراین دستاورد بلافصل پیروزی انقلاب اسلامی تغییر موازنه منطقه‌ای از خلال ورود ایدئولوژی اصول‌گرایی اسلامی به درون حکومت قدرتمندترین کشور منطقه بود که تمامی دول همسایه و حاضر در این عرصه را به هراس افکند. به واقع این انتظار از سوی بسیاری از انقلابیون ایران و برخی تحلیلگران مسائل منطقه وجود داشت که مردم کشورهای عرب خلیج فارس به واسطهٔ دلبستگی به شریعت اسلام و نارضایتی از وابستگی به غرب، از انقلاب اسلامی ایران الگوبرداری نموده و علیه حکام «مزدور» خود بشورند تا شاهد حضور و سر آمدن جمهوری‌های اسلامی متعددی در منطقه باشیم. این امر بویژه در کشورهایی که دارای اقلیت یا اکثریت شیعه مذهب بودند مانند عراق، بحرین، کویت، عربستان سعودی و امارات عربی متحده محتمل‌تر می‌نمود. کما اینکه در نخستین سال پس از پیروزی انقلاب، شورشها و طغیانهای پراکنده‌ای در میان شیعیان بحرین، کویت و عربستان سعودی رخ داد که به شدت سرکوب شد. (۵)

همچنین در سال ۱۹۸۰ در اولین کنفرانس جنبش‌های آزادی‌بخش در تهران از مجموع ۱۳ گروه شرکت‌کننده، شش گروه از اعراب حوزه خلیج فارس بودند. (۶)

در حقیقت تاسیس جمهوری اسلامی در ایران به منزله آفرینش ایدئولوژی جدیدی در منطقه بود که اولاً به علت غرب ستیزی‌اش به شدت منافع ایالات متحده و اروپای

غربی را در خلیج فارس تهدید می‌کرد و ثانیاً به اقتضای صبغهٔ جمهوری خواهانه و انقلابی‌اش، ثبات و مشروعیت حکومت‌های پادشاهی و محافظه‌کار را متزلزل می‌ساخت. این ویژگی جدید همراه با موقعیت ژئوپلیتیک و توان نظامی ایران می‌توانست منزلت برتری مآبانه کشورمان در منطقه را در عین استقلال از قدرت‌های بزرگ به ارمغان آورد. ایالات متحده در مقابل، به همراه اعراب منطقه دست به مجموعه‌ای از اقدامات واکنشی زدند که نتیجه آنها محدودسازی جمهوری اسلامی در درون مرزهای ایران و انزوای منطقه‌ای و بین‌المللی آن بود. این اقدامات عبارت بودند از تحمیل جنگ تمام عیار از سوی عراق، تحریم اقتصادی و نظامی، تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، تشکیل نیروهای واکنش سریع و نزدیکی شیخ‌نشینهای شبه جزیرهٔ عربستان به رژیم بعث عراق. به واقع رژیم وقت حاکم بر عراق به دلیل برخورداری از اکثریت شصت درصدی از شیعیان و همچنین داشتن طولانی‌ترین مرز خاکی با ایران احساس خطر بیشتری می‌کرد. بنابراین صدام حسین بر آن شد تا این تهدید ایدئولوژیک را به فرصتی تاریخی برای تسلط بر منطقه تبدیل کند. وی با استفاده از خلاء چتر امنیتی غرب (رژیم پهلوی) و عدم تثبیت دولت جدید، مرزهای ایران را مورد تجاوز نظامی قرار داد و تلاش نمود تا ضعف ژئوپلیتیکی خود در دسترسی به آبهای خلیج فارس را جبران کرده و منطقه نفت‌خیز خوزستان را به خاک خود ضمیمه کند. این تصمیم با حمایت ضمنی آمریکا و با هدف ایجاد یک قدرت مهار کننده و توازن بخش در برابر ایران انقلابی جنبه عملی به خود گرفت. از آن زمان تاکنون جمهوری اسلامی ایران از بیشتر جنبه‌ها، همواره به مثابه منبعی از فرصت‌ها برای دستگاه دیپلماسی عملگرای عراق اهمیت داشته است. در آن هنگام نیز طیف گسترده امیال منطقه‌ای جمهوری اسلامی و توانمندیهای بالقوه نظامی آن به مثابه ابزار مفیدی در خدمت رژیم بعث درآمد تا بر ارزش خود به عنوان یک منبع توازن تاکید کند. این ارزش راهبردی از یک سو به عراق فرصت امتیازگیری از شیخ‌نشینهای منطقه را داد و از سوی دیگر با توجه به هراس غربیها از توسعه‌گرایی ایران، حمایت‌های مالی، نظامی و اطلاعاتی آنها را متوجه این کشور نمود. (۷)

از سوی دیگر و در غیاب ایران، دکترین منطقه‌ای ایالات متحده به سیاست یک ستونی تقلیل یافت. چنین فرآیندی با تقویت نظامی رژیم سعودی و تشکیل شورای همکاری خلیج فارس همراه بود. پس از شروع جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران،

شورای همکاری خلیج فارس، در ماه مه ۱۹۸۱ مرکب از دول کوچک شیخ‌نشین و پادشاهی سعودی تشکیل شد که آشکارا ایران و عراق را از مناسبات امنیتی کنار می‌گذاشت و در عین حال نخستین رژیم امنیتی دسته‌جمعی در منطقه محسوب می‌شد. تشکیل این شورا همراه با خریدهای کلان نظامی کشورهای عضو آن از ایالات متحده و بریتانیا مانند خرید پنج سیستم هوایی اخطار کننده (آواکس)، شش هواپیمای تانکر سوخت‌گیری در هوا مدل ke707 و هزار و صد و هفتاد و هفت موشک ساید ویندر و تعداد بسیاری هواپیمای F-15 از سوی عربستان سعودی (۸) نشانگر ارتقاء جایگاه قطب سوم در معادلات منطقه‌ای بود.

در عین حال با گسترش پیروزی‌های نظامی ایران در جبهه‌های جنگ و احتمال شکست عراق به یکباره موج کمک‌های مالی و اطلاعاتی اعضای شورای همکاری به سوی عراق جریان یافت و این شورا سیاست حمایت و تقویت عراق را در پیش گرفت. با اوج‌گیری جنگ، ایالات متحده به تدریج این ایده را به شرکای منطقه‌ای خود قبولاند که وجود یک عراق نیرومند در ترکیب منطقه‌ای و در کنار شورای همکاری خلیج فارس قادر است ضدتوازن مؤثری را در برابر رژیم اسلام‌گرای ایران فراهم آورده و نقش یک موج‌شکن را در برابر فروریزی بین‌النهرین و شبه‌جزیره عربستان بازی کند. (۹) این نخستین ترکیب درون منطقه‌ای بود که ماحصل آنرا می‌توان کمک ۵۷/۵ میلیارد دلاری خاندان سعودی و الصباح به عراق دانست. (۱۰) همراهی این کمک‌ها با حمایت‌های تسلیحاتی و سیاسی - دیپلماتیک غرب و شرق در نهایت به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل از سوی جمهوری اسلامی و خاتمه جنگ در سال ۱۹۸۹ انجامید. حمایت‌های مذکور در واپسین سال جنگ به حضور و مقابله مستقیم نظامی آمریکا با جمهوری اسلامی در قالب جنگ نفتکشها و استفاده وسیع عراق از سلاحهای غیرمتمعارف منجر شد و توازن نظامی را به نفع عراق تغییر داد. این رویدادها به منزله انزوای شدید جمهوری اسلامی در منطقه و جهان و کاهش معنی‌دار ظرفیت تأثیرگذاری آن بر ملل مسلمان بود. اما سیاست توازن مثبت نتایج متفاوتی در دو کشور بر جای گذارد. از یک سو سیاستمداران و مقامات بلندپایه جمهوری اسلامی با ارزیابی نسبتاً دقیق از وضعیت داخلی و شرایط منطقه‌ای با اتخاذ سیاست تشنج‌زدائی، هدف خود را بر طرف ساختن موانع رشد و توسعه ایران در دهه اول انقلاب اعلام کردند (درونگرایی) و

از سوی دیگر رژیم بعث برای جبران کسریها و بدهیهای اقتصادی و همچنین ناکامی در حمله به جمهوری اسلامی ایران، در آگوست ۱۹۹۰ به کویت حمله کرده و این کشور را اشغال نمود (توسعه‌گرایی ارضی).

هجوم نظامی عراق به کویت نشانگر آن بود که سیاست توازن مثبت (قدرت) مناسبات سیاسی در داخل عراق را دستخوش تحول کرده است. تا پیش از آن بر اساس یک سنت کهن سیاسی، نیروهای نظامی بیشتر به عنوان ابزاری برای مدیریت خشونت‌آمیز تقاضاها و مطالبات متنوع گروهها و اقوام نامتجانس عراقی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. (۱۱) اما از این پس نظامیان نیز به یک گروه جدید اجتماعی با مطالبات و منافع مشخص تبدیل شدند که تنها شرکت آنها در یک جنگ دیگر می‌توانست آثار زیانبار حضور در جامعه عراق را کاهش دهد. این امر به معنای افزایش وزن مؤلفه میلیتاریسم در جهت دهی به راهبردهای سیاست خارجی این کشور بود. سیاست توازن مثبت موجب شد که عراق در بین سالهای ۱۹۹۰ - ۱۹۸۸ دارای بزرگترین و قدرتمندترین ارتش جهان عرب شود. برنامه صدام برای گسترش بیشتر صنایع نظامی و دفاعی آن کشور، مبنائی برای گسترش نیروهای نظامی بود. اما این نیروها که جنگ با ایران را با ناکامی پشت سرگذاشته بودند، برای بازگشت به جامعه و برخورداری از یک شغل معمولی با مشکل مواجه بوده و حتی به لحاظ روحی و مالی نیز توانائی اداره امور شخصی از جمله ازدواج را نیز نداشتند. احساس بی‌قراری مسری در میان سربازان، یکی از دلایل تلاشهای متعدد برای طراحی و اجرای کودتاهایی بود که در فاصله سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ در عراق به وقوع پیوستند. هرچند که همگی آنها در نطفه شکست خوردند. (۱۲) این ویژگی به همراه بدهی یکصد میلیارد دلاری عراق که نشان دهنده فروپاشی توان اقتصادی این کشور نسبت به دیگر رقبا و همسایگان منطقه‌ای بود، تأثیر به سزائی بر تصمیم صدام برای اشغال کویت در سال ۱۹۹۰ گذارد. (۱۳)

بر این اساس جنگ دوم خلیج فارس، پرسش‌های بیشتری را در باب وضعیت ارتش عراق در رژیم پس از صدام طرح نمود که می‌توان آن را بزرگترین معمای دفاعی این کشور دانست.

۳. راهبرد توازن ضعف با هدف مهار رژیم بعث

پس از اشغال کویت از سوی عراق و عدم توجه این کشور به هشدارهای آمریکا در خصوص لزوم عقب‌نشینی به مرزهای رسمی، ایالات متحده با استقرار وسیع نیروهای نظامی خود در منطقه (۱۶۰۰۰۰ تنگدار) در قالب یک عملیات دو مرحله‌ای با عنوانین سپرصحرا و توفان صحرا ابتدا از پیشروی نیروهای عراقی به سوی عربستان سعودی جلوگیری نمود و سپس آنها را مجبور به ترک خاک کویت کرد. این واکنش در چارچوب راهبرد کلی آمریکا در خلیج فارس قابل تحلیل و پیش‌بینی بود. خط‌مشی آمریکا در منطقه از هنگامی که در دهه هشتاد میلادی به حمایت از نفتکش‌های کویتی وارد خلیج فارس شد بر پایه سه مفروضه بنیادین قرار داشت و تاکنون نیز عمدتاً بر همین گزاره‌های کلیدی بنا شده است:

اول لزوم دستیابی به یک قیمت عقلانی برای نفت، دوم لزوم اطمینان از اینکه نیروهای متخاصم کنترل منطقه و فرآورده‌های نفتی آن را در دست نگیرند و یا با تهدید دولتهای تولید کننده را مجبور به اتخاذ تصمیمات خصومت‌آمیز نسبت به ملل مصرف کننده سازند سوم در صورت لزوم، تعهد به استفاده از نیروی نظامی برای حفظ و افزایش این منافع. عناصر اصلی این ساختار امنیتی عبارتند از: آرایش تهاجمی نیروهای آمریکائی درگیر در عملیات، دسترسی به امکانات ملت میزبان، فروش تجهیزات دفاعی برای ارتقای توانائی‌های متحدین آمریکا و تعهد ارتش‌های بومی برای انجام مانورهای آزمایشی و طی دوره‌های آموزشی مشترک. (۱۴)

آمریکا پس از خروج ارتش عراق از کویت، سلسله پیمانهای دو جانبه نظامی با هر یک از کشورهای جنوب خلیج فارس منعقد نمود که نمایانگر ترکیب جدید امنیتی در منطقه بود و سیمای جدیدی را از مداخله خارجی به نمایش گذارد. این ترکیب نه تنها به معنای بی‌اعتباری بیانیه دمشق مبنی بر همکاریهای امنیتی شش کشور شورای همکاری خلیج فارس و دو کشور مصر و سوریه بود بلکه به منزله پایان کارکرد دفاعی - امنیتی شورای مذکور نیز به حساب می‌آمد. (۱۵) آمریکا بر اساس این قراردادها، امکان ایجاد پایگاههای نظامی در این کشورها را به دست آورد و حضور نظامی مستقیم خود را تقویت نمود. این ترتیبات مبین آگاهی سیاستمداران آمریکائی از اثرات مخرب سیاست توازن مثبت بود و در نتیجه کاخ سفید در سال ۱۹۹۳ یعنی یکسال پس از پیروزی بیل

کلیتتون در انتخابات ریاست جمهوری رسماً اعلام نمود که سیاست آمریکا در خلیج فارس از این پس بر اساس راهبرد «مهاردوجانبه» پی گیری خواهد شد. بدین ترتیب دولت آمریکا با کنترل و مهار دو کشور ایران و عراق می توانست از قدرت این دو کشور در منطقه کاسته و تهدیدات آنها را نسبت به منافع خود بی اثر کند. به عبارت دیگر ایالات متحده، راهبرد توازن ضعف را جایگزین راهبرد توازن قدرت نمود تا همزمان دو کشور ایران و عراق را در منطقه منزوی نماید. اتخاذ این راهبرد پیش از هر چیز به خاطر وجود سلاحهای امحاء جمعی در زرادخانه رژیم صدام حسین بود که در سیاست خارجی از منظر مشخصی پیروی نمی کرد و رفتاری پیش بینی ناپذیر داشت. بر این اساس از عراق با عنوان کشور یاغی نام برده شد و کشور یاغی کشوری بود که برخلاف قدرتهای بزرگ دارنده سلاح کشتار جمعی بر مبنای عقلانیت عمل نمی کرد و ممکن بود دست به اقدامی بزند که نتیجه آن حتی نابودی خود را به دنبال داشته باشد. (۱۶) به عبارت دیگر سلاحهای کشتار جمعی برای دول مذکور کارکرد بازدارندگی و تدافعی نداشت.

بنابراین عناصر اصلی سیاست تحریم عراق عبارت بودند از برنامه نفت در برابر غذا، فرآیند مستمر تفحص و از کار انداختن جنگ افزارهای کشتار جمعی عراق توسط بازرسان سازمان ملل و ایجاد دو منطقه پرواز ممنوع در شمال و جنوب عراق برای جلوگیری از کشتار شیعیان و کردها.

اما پرسش اساسی در این بین آن است که چرا جمهوری اسلامی ایران نیز در کنار عراق از سوی آمریکا به عنوان کشور سرکش نامیده شد و موضوع سیاست مهار دو جانبه قرار گرفت؟ پاسخ به این پرسش می تواند تا حدودی به فهم چرایی قرار گرفتن نام ایران در کنار عراق به عنوان اعضای ائتلاف اهریمنی نیز کمک کند.

در پاسخ می توان گفت: اولاً جنگ دوم خلیج فارس عراق را در برابر همسایگانش تضعیف و موقعیت ایران را تقویت کرد و جمهوری اسلامی را در معرض ورود به صحنه منطقه ای با قابلیت ایفای نقش مؤثر قرار داد. این موقعیت جدید بویژه از آن جهت که ایران هدف خود را در آن مقطع رشد و توسعه اقتصادی اعلام کرده بود می توانست بار دیگر کشورمان را در جایگاه الگوسازی ایدئولوژیک در منطقه قرار دهد.

ثانیاً از آنجا که عراق رقیب سنتی ایران در معادلات منطقه به حساب می آمد، اعراب متحد آمریکا (بویژه مصر، اردن و ...) نمی توانستند افول یک کشور عرب را در کنار

برآمدن ایران مشاهده کنند. به این معنا تحریم ایران پیش از هرچیز با هدف عدم امکان بهره‌گیری از تبعات تحریم عراق صورت گرفت. ضمن آنکه آمریکا مطمئن بود به دلیل عمق بی‌اعتمادی موجود میان ایران و عراق امکان ائتلاف میان آنها و ایجاد قطب جدید منطقه‌ای وجود ندارد. بنابراین ایالات متحده در مه ۱۹۹۵ قانون داماتو را علیه ایران تصویب نمود که به موجب آن شرکتها و کشورهایی که بیش از چهل میلیون دلار در منابع انرژی ایران سرمایه‌گذاری نمایند مورد مجازات و تحریم قرار می‌گیرند. آمریکا در سال ۱۹۹۶ این شرایط را سخت‌تر کرد بدین ترتیب که سقف ۴۰ میلیون دلار را به ۲۰ میلیون دلار کاهش داد. (۱۷) از سوی دیگر حمله عراق به کویت و پیامدهای آن موجبات نزدیکی جمهوری اسلامی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به خصوص عربستان سعودی و کویت را فراهم آورد. این روابط پس از انتخاب ریاست جمهوری ایران در سال ۱۹۹۷ ابعاد تازه‌ای یافت به گونه‌ای که حجم مبادلات تجاری ایران با عربستان سعودی و امارات متحده عربی در سال ۲۰۰۱ به ترتیب به ۱/۴۲ میلیارد دلار و ۳ میلیارد دلار رسید و ایران در بهار ۲۰۰۳ در پی انعقاد موافقتنامه‌ای با کویت متعهد به صادرات آب و گاز به این کشور شد. (۱۸) در عین حال گسترش روابط مذکور به دلیل سیاست مهار دوگانه و پس از آن قرار گرفتن نام جمهوری اسلامی در فهرست اعضاء ائتلاف اهریمنی، هرگز به سطح اتحاد و مشارکت در ترتیبات امنیتی منطقه ارتقا نیافته است و حتی در فقدان این موانع نیز به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک ایران در خلیج فارس و ظرفیت ایدئولوژیک آن، امیدی برای تحقق ترتیبات مذکور وجود ندارد. این بدان معنا است که در بهترین شرایط، ایران می‌تواند با برقراری روابط دیپلماتیک و اقتصادی تنها به دنبال افزایش وجهه منطقه‌ای خود باشد.

در پایان این بخش و با توجه به مباحث مطرح شده در باب منطق تغییر معادله قدرت در خلیج فارس می‌توان با تسامح اصولی را مطرح کرد:

اول الگوسازی ایدئولوژیک، مهم‌ترین متغیر تاثیرگذار در معادلات قدرت در منطقه است. چنانکه تاکنون بیشتر کنش‌های نظامی - امنیتی در واکنش به این مولفه بروز یافته‌اند. این به آن معناست که منطقه خلیج فارس هنوز وارد دوران پسایدئولوژیک نشده است.

دوم تا زمانی که خلیج فارس منبعی برای تولید و صدور نفت بوده و حجم آن برنوسان قیمت این ماده خام تاثیرگذار است حضور و تأثیرگذاری قدرتهای نقش آفرین خارجی تداوم خواهد داشت. بنابراین هرگونه امید یا سرمایه گذاری برای ایجاد ترتیبات امنیتی تمام بومی فاقد فرجام مطلوب است. اهمیت این نکته زمانی بیشتر آشکار می شود که بدانیم حجم صادرات نفت از مجرای تنگه هرمز از ۱۵ میلیون بشکه در سال جاری میلادی به ۳۰ تا ۳۴ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت. (۱۹)

سوم با توجه به تجربه حمله عراق به کویت، قدرت های خارجی حتی الامکان مانع برقراری هرگونه توازن یا ضد توازن منطقه ای بر اساس سلاحهای غیرمتعارف خواهند شد. در این خصوص جدیت اروپائیا کمتر از آمریکا نیست چرا که حفظ امنیت عرضه نفت برای آنها نیز مهم است. (۲۰)

چهارم طیف رابطه میان سه قطب زیرمجموعه امنیتی منطقه یعنی ایران، عراق و شیوخ شبه جزیره، حداکثر میان سه ضلع «حمایت و همکاری»، «سوءظن و هراس» و «بی تفاوتی و بی طرفی»، محصور خواهد بود.

ب. سیاست تغییر رژیم با اتکا بر نقش پیشگامی عراق

فروپاشی رژیم صدام حسین و تثبیت قدرت نظامی - سیاسی آمریکا در عراق نشانگر آغاز مرحله جدیدی در ترتیبات امنیتی منطقه است که سطح جدید مداخله خارجی با هدف تعقیب سیاست تغییر رژیمهای منطقه از مشخصه های بارز آن می باشد. سیاست پایان دادن به دولتها، بحثی است که برای نخستین بار پس از حمله یازده سپتامبر توسط «پل ولفوتیز» معاون وزیر دفاع آمریکا مطرح شد و بر این فرض استوار است که اشاعه سلاحهای کشتار جمعی نسبت مستقیمی با ماهیت رژیم و نوع دولت دارد به گونه ای که احتمال تکثیر یا بکارگیری این سلاحها توسط رژیمهایی که از سوی نهادهای نیرومند داخلی کنترل نمی شوند بیشتر است و چنانچه این رژیمها در مقام ارتباط با گروهها و شبکه های تروریستی برآیند، منافع ایالات متحده در داخل و خارج از این کشور در معرض تهدید جدی قرار خواهد گرفت. (۲۱) بنابراین برخلاف آنچه غالباً تصور می شود، مخاطب راهبرد مبارزه با تروریسم نه گروهها بلکه دولتها خواهند بود. بر این اساس

ایالات متحده، سیاست تغییر مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک در منطقه خاورمیانه را که مهمترین منبع صدور تروریسم است در دستور کار قرار داده و بر آن است تا گفتمان لیبرال دموکراسی را جایگزین گفتمانهای مسلط موجود در منطقه کند. به واقع ایدئولوژیها و گفتمانهای موجود در منطقه تاکنون محصول دو تحول عمده سیاسی یعنی کودتای ناصری در سال ۱۹۵۲ و انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ بوده‌اند. ایدئولوژیهای برآمده از این تحولات یعنی پان‌عربیسم و اسلام‌گرایی تاکنون چارچوبهای بنیادین جهان‌بینی و تعیین خودی و بیگانه را در میان بخش مهمی از ملل منطقه شکل داده‌اند.

این دو الگوی رفتار در عین رقابت با یکدیگر در بسیاری از عناصر با هم مشترکند. زوال نفوذ غرب، وحدت همه اعراب یا همه مسلمانان، فروپاشی اسرائیل، بسیج مردمی از بالا رهیافت دولتی - سوسیالیستی در توسعه اقتصادی و رهبری کارizmائی، راهکارها یا اهداف مشترک هر دو جریان برای جبران عقب‌ماندگی نسبت به غرب هستند. (۲۲) بنابراین مؤلفه محوری هر دو جهان‌بینی را می‌توان در رویکرد ستیزشی نسبت به جهان بینی لیبرال دانست. در مقابل، الگوی جدید ارزشی که آمریکا سودای ترویج آن در منطقه را در سر می‌پروراند با محور قرار دادن مؤلفه سازش، شامل عناصر ذیل است: دموکراسی، میانه‌روی، حقوق بشر و آزادیهای مدنی، اقتصاد مبتنی بر تجارت آزاد، دوستی با غرب و صلح با اسرائیل.

آمریکا بر این باور است که عراق می‌تواند نقطه شروع مناسبی برای پیاده‌سازی مدل مذکور با هدف ترغیب دیگران به پیروی از آن باشد. (۲۳) این کشور با توجه به گوناگونی قومی و تنوع مذهبی، عرفی‌ترین کشور جهان عرب به شمار می‌رود که در آن غلبه یک قوم یا ایده مذهبی جز با اتکا بر میزان بالائی از خشونت میسر نخواهد بود. از سوی دیگر عراق از ظرفیت مالی مناسبی برای تبدیل به الگوی مورد نظر آمریکا در خاورمیانه برخوردار است. کشوری که توانائی تولید هفت میلیون بشکه نفت در روز را داراست و دومین ذخایر تأیید شده جهانی نفت را نیز در خود جای داده است. عراق همچنین قلب خاورمیانه مرکزی به شمار می‌رود و میعادگاه غالب اقوام و مذاهب موجود در خاورمیانه اعم از اعراب، کردها، ترکها، فارسها، شیعیان و سنیها است که سرنوشت هریک از آنها می‌تواند آینه‌ای برای اقوام و مذاهب متناظرشان در دیگر کشورها باشد.

بر این اساس عراق از سوی ایالات متحده به عنوان دروازه اشاعه ارزشهای فرهنگی تفکرات اقتصادی و ساختارهای سیاسی آمریکائی در خاورمیانه انتخاب شده تا همچون اسب تروا به حوزه اقتدار اسلام‌گرانی و پان‌عربیسم نفوذ کند. بنابراین آمریکا درصدد تحقق ایده پایان تاریخ در خاورمیانه از طریق برپائی یک جنگ سرد میان ارزشهای تمدن غربی و بینش و شریعت اسلامی است که در این صورت در پویش امنیتی منطقه‌الویت با راهبرد ایدئولوژیک خواهد بود. به این معنا که در تدوین راهبردهای منطقه‌ای بیشتر بر متغیر ایدئولوژی و قدرت نرم تاکید خواهد شد هرچند که ابزار آن قدرت سخت باشد. این دو نشان دهنده تداوم پروژه دموکراتیزاسیون است که پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی به عنوان سرلوحه سیاستهای غرب و اصول مهم فرآیند جهانی شدن مدنظر قرار گرفت هرچند که ابزار و روشهای پیشبرد و نیز هدف و کارکرد آن به اقتضای رخداد ۱۱ سپتامبر روشن‌تر از گذشته شده است.

از سوی دیگر پیاده‌سازی مدل مذکور در عراق به واسطه تنوع قومی - مذهبی و سنن تاریخی رقابت سیاسی و همچنین موقعیت ویژه اقتصادی این کشور با چالشهایی روبروست که برای متولیان اجرای آن انتخاب گزینه جایگزین را با محدودیت مواجه ساخته است. بنابراین رهیافتی که می‌تواند سطحی از دموکراسی را در عراق برقرار نماید خط‌مشی میانه‌روی است بدین معنا که همه بازیگران فعال داخلی و خارجی در صحنه سیاست عراق باید با کنار گذاردن مطالبات حداکثری، از بخشی از منافع خود به نفع حفظ منافع تمامی بازیگران صرف نظر نمایند. در بعد اقتصادی نیز سیاست آزادسازی سرمایه‌گذاری و تجارت به احتمال بسیار درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی این کشور را با افزایش قابل ملاحظه‌ای روبرو خواهد کرد به میزانی که شاهد شکاف رفاهی میان عراق و کشورهای همسایه آن خواهیم بود.

۱. رهیافت میانه‌روی؛ مبنای پروژه دولت‌سازی در عراق

بافتار اجتماعی عراق واجد موزائیک رنگارنگ و متنوعی از قومیتها، مذاهب و فرهنگها است که اقتضانات خود را بر رفتار سیاسی در محیط داخلی و سیاست خارجی این کشور تحمیل می‌کند و شکافهای متعددی را در حوزه‌های سیاست و اقتصاد به ارمغان می‌آورد.

جمعیت عراق حدود ۲۴ میلیون نفر است که ۹۸ درصد آنان مسلمان و مابقی یهودی مسیحی و یزیدی هستند. در میان مسلمانان نیز ۵۵ تا ۶۰ درصد شیعه و ۴۰ تا ۴۵ درصد سنی هستند. از نظر قومی ۲۰ درصد جمعیت عراق کرد، ۳ درصد ترکمن، ۲ درصد آشوری و کلدانی و ۷۵ درصد عرب هستند. (۲۴)

بدین ترتیب کردها حدود چهار میلیون نفر را شامل می‌شوند که بزرگترین اقلیت کرد در میان کشورهای منطقه به شمار می‌رود. اکراد، اعراب سنی و شیعیان مهمترین بازیگران بومی عرصه سیاست در این کشور هستند که مطالبات و منافع بعضاً متفاوت و حتی متضادی دارند. اعراب اهل سنت جمعیتی در حدود یک پنجم از کل جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. این گروه از زمان خلافت عثمانی و پس از آن از هنگام تشکیل کشور عراق در سال ۱۹۲۱ بر اکثریت شیعه و اقلیت کرد تسلط داشته و در زمان صدام نیز قبایل سنی استانهای شمال غربی، عراق را اداره می‌کردند. سنیان اغلب مردمانی شهرنشین هستند و تاکنون از مزیت دسترسی به مناصب دولتی و حکومتی برخوردار بوده‌اند چنانکه بیشتر نیروهای اطلاعاتی و امنیتی عراق را دلیمی‌های^۱ سنی مذهب تشکیل می‌دادند. (۲۵) تسلط قومی اقلیت اعراب سنی، مهمترین راهکار حکومت بریتانیا برای حفظ منافع این کشور در عراق بود زیرا به درستی دریافته بود که حکومت اقلیت به سهولت تابع قیمومیت یا تحت‌الحمایگی بیگانگان قرار خواهد گرفت. اکنون نیز مهمترین مطالبه این گروه احیای منزلت برتر سیاسی است و به همین دلیل حدود هشتاد درصد عملیات نظامی برضد نیروهای آمریکائی در محدوده منطقه مثلثی بغداد، تکریت و الرمادی صورت می‌گیرد که غالباً سنی‌نشین است. اما تجربه سالها حکومت هراس و خشونت برای شیعیان و کردها مانع دستیابی اهل تسنن عراق به این هدف می‌شود. شیعیان نیز که اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، عمدتاً هورنشین و روستانشین بوده و تراکم جمعیتی آنان در جنوب شرقی عراق و در حوالی شهر بصره است و تعداد بسیار کمی از آنان در شهر بغداد زندگی می‌کنند. (۲۶) شیعیان عراق اکنون که از سی سال سرکوب حکومت صدام رهائی یافته‌اند به تشکیل یک دولت دموکراتیک بر پایه مکانیسم یک فرد - یک رای یا دموکراسی اکثریتی تمایل دارند؛ زیرا از بیشترین وزن در هرم جمعیتی عراق برخوردارند. اما چند مانع مهم در راستای تحقق این خواسته وجود دارد:

نخست آنکه یک حکومت تمام شیعی با مخالفت اقلیتهای سنی و کرد مواجه خواهد شد و ایالات متحده برای حفظ منافع خود و ثبات در عراق بسوی ایجاد یک ترکیب سنی در حکومت خواهد رفت و این به معنای تداوم یک دولت مرکزی عمدتاً سنی در بغداد و تقسیم حاکمیت با کردها از طریق تفویض برخی اختیارات به آنها در مناطق شمال است. مدلی که در سالهای پایانی حکومت صدام هم با برخی تفاوتها وجود داشت.

مانع دوم اختلاف نظر میان گروههای متنوع شیعی بر سر نحوه اداره کشور و نوع حکومت است. رقابت نخست میان حوزه‌های گوناگون علمیه و مرجعیت آنها وجود دارد. این رقابت در حال حاضر بر سر رهبری حوزه‌های علمیه شیعه میان صدریها و پیروان آیت‌الله العظمی سیستانی و مرحوم آیت‌الله العظمی خوئی دور می‌زند. مقتدی صدر پسر جوان آیت‌الله صدر با تاکید بر لزوم فارس‌زدائی از مرجعیت شیعه در عراق مدعی رهبری حوزه‌های علمیه است. (۲۷) این بدان معناست که هرگاه حکومت در اختیار شیعیان قرار گیرد، شکاف عرب - فارس در میان آنها گسترده‌تر خواهد شد. رقابت دیگر بر سر نوع فعالیت سیاسی است. در میان بخشهای مختلف گروههای عراقی و از جمله میان حزب‌الدعوه و مجلس‌اعلای انقلاب اسلامی عراق، دو تلقی از نحوه فعالیت سیاسی و حکومت با هم در رقابتند. یک‌نگرش بر محوریت روحانیت در فعالیت سیاسی تاکید دارد و فقدان این ویژگی را موجب انحراف می‌داند. این ویژگی که در مجلس‌اعلا متبلور است در نهایت به سوی ایده ولایت فقیه کشیده شد و تحقق مدلی شبیه ساختار جمهوری اسلامی را به عنوان آرمان مبارزاتی خود در نظر گرفت. اما تلقی دوم بهای بیشتری به سازماندهی نیروها می‌داد و معتقد به کار تشکیلاتی و حزبی در عین توجه به تعالیم اسلامی و جایگاه روحانیت است. پیروان این ایده که بیشتر در قالب حزب‌الدعوه فعالیت می‌کنند معتقدند که علاوه بر تعالیم و ایده‌های مذهبی باید به شرایط خاص اجتماعی، مذهبی و قومی عراق نیز توجه کرد. بنابراین به نظر آنها ایده ولایت فقیه در عراق قابل پیاده شدن نیست. (۲۸) از سوی دیگر گرایش مسلط حوزه علمیه نجف اشرف به سمت عدم دخالت مستقیم روحانیت در سیاست متمایل است. حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی که موقعیتی ممتاز در میان شیعیان خلیج‌فارس، هندوستان، پاکستان، افغانستان، لبنان و کشورهای اروپایی و آمریکا دارد، همچون مرحوم

خوئی بر این باور است که ورود مستقیم روحانیت در مسائل سیاسی و مناصب حکومتی به روحانیت و دین ضربه می‌زند و روحانیت باید به ارشاد، وعظ، هدایت و انذار مردم، حاکمان و مسئولان بپردازد. در میان گرایش لیبرال نیز برخی چهره‌های شاخص شیعه مانند احمد چلبی و دکتر مکيه دیده می‌شوند که اساساً مخالف نقش هر نوع مذهب در روابط سیاسی - اجتماعی هستند. بدین ترتیب برپائی حکومت تمام شیعی آغاز فعال شدن شکافها و رقابتهائی است که ثبات سیاسی عراق را به شدت به خطر افکنده و موقعیت شیعیان را نیز متزلزل می‌سازد.

مانع سوم را نیز می‌توان مسئله درآمدهای نفتی عراق دانست. تشکیل یک حکومت صرفاً شیعی به احتمال بسیار اهل تسنن عرب تبار و کردها را به سمت استقلال خواهی و عدم وفاداری به تمامیت ارضی عراق سوق خواهد داد. این به معنای محرومیت بخش مهمی از جمعیت این کشور بویژه شیعیان از درآمد نفت کرکوک و موصل است. بنابراین از منظر اقتصاد سیاسی، کنترل نفت عراق به تنهایی به معنای کنترل عراق است و نفت عاملی نیرومند در حفظ یکپارچگی این کشور به شمار می‌رود. این عامل هنگامی بیشتر اهمیت پیدا می‌کند که عراق در پی افزایش تولید نفت باشد. بر اساس برآوردها، عراق می‌تواند در یک دوره ده ساله به رقم تولید روزانه شش میلیون بشکه نفت دست یابد که با احتساب ۱۵ دلار برای هر بشکه، درآمد سالیانه این کشور به ۳۳ میلیارد دلار خواهد رسید. با وجود این چشم‌انداز، دیگر گروه‌های قومی - مذهبی (عراق عربی) تمایلی به جدائی مناطق کردنشین نخواهند داشت. (۲۹) منطقه تحت نفوذ کردها در شمال عراق بالغ بر ۱۵۵۰۰ مایل مربع وسعت دارد که به اندازه مساحت کشور سوئیس است. در سال ۱۹۹۱ پس از جنگ خلیج فارس، صدام تسلط بر مناطق کردنشین را از دست داد و کردها زیر پوششی امنیتی که جنگنده‌های آمریکا و انگلیس در منطقه پرواز ممنوع در بالای مدار ۳۶ درجه برای آنها به وجود آوردند نخستین دولت دفاکتوی خود را تاسیس کردند. (۳۰) این منطقه بین دو حزب اتحادیه میهنی کردستان، PUK به رهبری جلال طالبانی و حزب دموکرات کردستان عراق KDP به رهبری مسعود بازرانی که در مجموع یکصد هزار پیشمرگ دارند، تقسیم شد. کردهای این منطقه که اکنون از ۱۳ درصد درآمد نفتی عراق بهره‌مند هستند در مه ۱۹۹۲ نخستین انتخابات پارلمانی را در کردستان برگزار کردند که هر دو حزب مطرح هر کدام پنج‌جاه کرسی و احزاب مسیحی آسوری، پنج

کرسی بدست آوردند و با وجود آنکه ترکمنها انتخابات را تحریم کرده بودند یک کرسی نیز به آنان تعلق گرفت. (۳۱) بر اساس این تجربه کردها همواره عنوان کرده‌اند که در عراق پس از صدام در پی استقلال نیستند و حکومت فدرالیسم را ترجیح می‌دهند در عین حال که حاضر به از دست دادن مواهب کنونی و پذیرش یک حکومت تمرکزگرا نیز نمی‌باشند. (۳۲) تمایل به حفظ تمامیت ارضی عراق از سوی کردها بیشتر به علت نگرانی آنها از تهدید نظامی ترکیه است که در صورت حمایت از سوی یک ارتش ملی در عراق احتمال عملی شدن آن ضعیف خواهد بود.

مجموعه ملاحظات فوق نشانگر آن است که به احتمال بسیار حکومت عراق بر پایه یک مدل فدرالی اداره خواهد شد که همه اقوام به گونه‌ای تناسبی در حکومت سهیم بوده و درآمد ملی نیز به همین ترتیب میان ایالات تقسیم خواهد شد. (۳۳) گرایشها و سیاستهای حکومت مذکور نیز تابع اصل میانه‌روی خواهد بود. برای مثال هرچند دولت جدید هویت عربی خواهد داشت اما ناسیونالیسم عربی را به نفع همگرایی کردها طرد خواهد کرد. همچنین به احتمال بسیار ارشد حکومت از میان شیعیان انتخاب می‌شود ولی این به معنای شیعه‌گرایی نخواهد بود. سطحی از عرف‌گرایی در آن جریان خواهد داشت ولی به اندازه فرانسه یا ترکیه که هرگونه مظاهر مذهبی در انظار عمومی را منع می‌کنند سکولار نخواهد شد. فرهنگ شرقی خود را حفظ می‌کند ولی متحد غرب و به خصوص آمریکا خواهد بود. البته در این بین معضل اساسی برای آمریکاییها مسئله اسرائیل است. به بیان «آنتونی کوردزمن» عراق جدید به هر ترتیب عضوی از مجموعه خاورمیانه است و در نتیجه حداقل در سطح باورهای مردمی، ضداسرائیلی باقی خواهد ماند. (۳۴) اما از آنجا که فلسطینیان ارتباط تنگاتنگی با رژیم صدام داشتند و پس از جنگ خلیج فارس نیز بسیاری از کشورهای منطقه آنان را به خاطر حمایت از صدام از کشورهایشان اخراج کردند، به احتمال بسیار حکومت جدید مجال آن را خواهد یافت که فرآیند صلح اعراب و اسرائیل را تایید کند.

ترجمان ملاحظات فوق را می‌توان به خوبی در ترکیب شورای دولت انتقالی عراق مشاهده نمود. در عین حال ممکن است به دلیل عدم وجود فرهنگ سیاسی دموکراتیک و نهادینه شده در میان گروههای مدعی قدرت در عراق، بیش از یک دهه طول بکشد تا این کشور به یک سیستم سیاسی با ثبات، مشروع، قاعده‌مند و قابل پیش‌بینی منتهی شود. (۳۵)

۲. توانمندی اقتصادی؛ بستر صدور ارزشهای غربی

یکی از مشکلات پایدار نظامهای ایدئولوژیک برای صدور ایده‌های خود و تبدیل شدن به یک منبع الگوبرداری، سطح پائین توانمندی اقتصادی و رفاه اجتماعی بوده است. بر این اساس ایالات متحده آمریکا بر آن است تا در عراق مانند آلمان و یا ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم نظامی اقتصادی بر پا کند که مطابق ارزشهای لیبرالی بوده و حداکثر رفاه برای شهروندان را به دنبال داشته باشد. به عبارت دیگر آمریکا درصدد آن است که عراق را به عنوان الگویی برای تجارت آزاد در خاورمیانه و رهائی اقتصاد از نظارت دولتی مطرح کند. این سیاست نیازمند بستر مناسب برای سرمایه‌گذاری خارجی است و صنعت نفت عراق مناسبترین زمینه در این خصوص به شمار می‌رود. تاکنون در عراق ۷۴ میدان نفتی شناسایی شده که تنها ۱۵ میدان آن به تولید رسیده و ۵۹ میدان هنوز مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است.

تحریم‌های سازمان ملل علیه عراق عامل کلیدی برای رکود صنعت نفت این کشور بوده است. ذخایر تثبیت شده نفت عراق معادل ۱۱۲ میلیارد بشکه و ذخایر احتمالی آن حدود ۲۲۰ میلیارد بشکه برآورده شده که در صورت اکتشاف با ذخایر عربستان سعودی رقابت خواهد کرد. (۳۶) اکنون عراق قدرت تولید ۲/۵ میلیون بشکه در روز را دارد اما در یک فرصت ۵ تا ۱۰ سال این میزان به ده میلیون بشکه خواهد رسید. این سطح از تولید به حدود ۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری نیاز دارد که با توجه به پائین آمدن قیمت نفت تا سقف ۱۲ دلار به نظر می‌رسد حدود یک دهه زمان صرف خواهد شد تا بدهیها و غرامتهای عراق پرداخت شده بازسازی در این کشور به سرانجام برسد و در نهایت به یک رشد اقتصادی ۵ تا ۷ درصد دست پیدا کند. (۳۷) این رشد می‌تواند درآمد سرانه بالای پنج هزار دلار را برای عراق به ارمغان آورد. درآمد سرانه این کشور به هنگام دومین شوک نفتی از ۷۲۹ دلار در سال ۱۹۷۳ به ۵۶۳۹ دلار در سال ۱۹۷۹ رسید. (۳۸) این نرخ در سال ۲۰۰۲، ۱۲۷۰ دلار بود که حدود صد دلار از درآمد سرانه ایران بیشتر بود (۳۹) و در سال ۲۰۱۰ به بیش از پنج هزار دلار خواهد رسید. در عین حال برای آنکه اتکا به درآمد نفت دولت عراق را مانند بسیاری از دول خاورمیانه گریبانگیر سنن اقتدارگرایانه نسازد خصوصی‌سازی صنعت نفت در دستور کار سیاستمداران این کشور

قرار دارد و برای گسترش تجارت آزاد بندری مانند فاو وام القصر به جرگه مناطق آزاد تجاری در خلیج فارس خواهند پیوست.

ج. تداوم بازی در محیط ایدئولوژیک، ضرورت راهبردی سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی

در صورت تحقق سناریوی آمریکا در عراق، جمهوری اسلامی ایران با مهمترین چالش منطقه‌ای در خصوص ایدئولوژی حکومتی خود مواجه خواهد شد. در آن صورت این اولین حکومت غیرفقه‌ای و عرفی شیعه است که به احتمال بسیار از سوی مهمترین مراجع عظام در نجف مورد تایید قرار خواهد گرفت. این امر در کنار احتمال احیای دوباره حوزه علمیه نجف و تبدیل آن به پایتخت علمی و فقهی شیعه، نگاه شیعیان منطقه را به سوی مدل سیاسی مستقر در عراق معطوف خواهد کرد. به خصوص که کشورمان هنوز توانسته است ترکیب مورد اجماع و با ثباتی از جمهوریت و اسلامیت ارائه دهد و در این مورد هنوز فاقد آرامش اطمینان بخش و در مرحله آزمون و خطاست. به عبارت دیگر جمهوری اسلامی ایران به لحاظ الگوبرداری و منبع یادگیری هنوز مورد توجه واقع نشده است. (۴۰) در عین حال اگر شکاف رفاهی میان عراق و کشورمان برجسته شود، ایدئولوژی حکومتی جمهوری اسلامی در داخل نیز با چالش مواجه خواهد شد به خصوص که اهمیت اقتصادی - فناورانه ایران عمدتاً به صنعت نفت و فرآورده‌های آن مربوط می‌شود و با ورود عراق به اوپک با ظرفیت شش میلیون بشکه در روز قیمت نفت به سطح ده تا دوازده دلار سقوط خواهد کرد. این در حالی است که جمعیت و مصرف داخلی ما نیز حدود سه برابر کشور عراق است و اگر تحریم‌های آمریکا علیه کشورمان نسبت به سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز در دهه آینده نیز تداوم یابد آنگاه جمهوری اسلامی به یک نظام حاشیه‌ای در منطقه تبدیل خواهد شد. از سوی دیگر در صورت حضور اقلیت کرد عراق در نظام حکومتی این کشور به ویژه در مناصب مهم سیاسی - امنیتی، عراق اولین رژیم منطقه خواهد بود که در آن اقلیت قومی و مذهبی در قدرت رسمی سهیم خواهد بود. طبیعی است که این امر مطالبات جدی اقلیت کرد و سنی کشورمان را در پی خواهد داشت. در سطح رژیم امنیتی منطقه نیز آمریکا متحدی جدید و نیرومند خواهد یافت که معادلات قدرت را بر هم خواهد زد. به این معنا که با

اضافه شدن آمریکا به بازیگران منطقه‌ای شاهد تبدیل ساختار سه‌وجهی به دو وجهی خواهیم بود. در این صورت آمریکا و متحدینش اعم از عراق و شیوخ منطقه در یک سو و جمهوری اسلامی ایران در سوی دیگر قرار خواهد گرفت. مزیت مدل مذکور برای آمریکا آن است که بدون نیاز به اتحاد منطقه‌ای میان عراق و شیوخ شبه جزیره، ساختار قدرت را دوقطبی می‌کند. در عین حال چون آمریکا جمهوری اسلامی را در ردیف کشورهای عضو ائتلاف اهریمنی قرار داده است، عراق و اعضای شورای همکاری علی‌رغم برقراری رابطه نزدیک با جمهوری اسلامی از ائتلاف و اتحاد منطقه‌ای با آن امتناع خواهند کرد. در نتیجه جمهوری اسلامی ایران آشکارا از ترتیبات امنیتی منطقه نیز کنار گذاشته خواهد شد. به بیان دیگر، ایالات متحده همه راهها را مسدود کرده است تا جمهوری اسلامی ایران برای خروج از انزوا و حل معضلات منطقه‌ای خود مستقیماً با خود این کشور وارد تعامل شود و این به معنای پایان سیاست نادیده گرفتن ایالات متحده خواهد بود.

با این فرض و با توجه به مجموعه زوایای سناریوی فوق پرسش نهانی این خواهد بود که مناسبترین راهبرد منطقه‌ای برای مدیریت این وضعیت از سوی جمهوری اسلامی چیست؟ با توجه به متغیرهای پیش گفته در خصوص چگونگی تغییر معادله قدرت در خلیج فارس، ممکن است سهل‌الوصول‌ترین راه ورود فن‌آوری جدید نظامی و تجهیز ایران به سلاح هسته‌ای به نظر آید. در این مورد به نظر می‌رسد که تجهیز رژیم‌هایی چون پاکستان، هند و اسرائیل به این سلاح، ایران را فارغ از نوع رژیمی که بر آن حاکم است به سوی برخورداری از این توان سوق خواهد داد. در آن صورت ایالات متحده و متحدین غربیش می‌بایست به فکر تامین امنیت انتقال نفت در خلیج فارس در عین وجود سلاح‌های هسته‌ای در این منطقه باشند. اما اتخاذ راهبرد فوق در مقطع فعلی مشکل جمهوری اسلامی را حل نخواهد کرد و چه بسا به لحاظ ایدئولوژیک باز هم از آن اعتبارزدائی کند. به واقع ایالات متحده منطقه بازی را به محیط ایدئولوژیک برده است و از مهمترین متغیر معادله قدرت در منطقه سود می‌برد. جمهوری اسلامی ایران نیز یک نظام ایدئولوژیک است به این معنا که امنیت هستی‌شناختی‌اش مقدم بر امنیت وجودی‌اش می‌باشد. به بیان بهتر بی‌اعتباری ایدئولوژی حکومتی این نظام تفاوتی با براندازی آن ندارد. بنابراین ضرورت دارد که بازی را در محیط ایدئولوژیک پیش ببرد

بدین ترتیب که با اتخاذ تمهیداتی چهره‌ای جذاب، قابل اطمینان و با ثبات از نظام ترسیم کند که در عین جلب وفاداری در داخل موفق به الگوسازی در منطقه نیز بشود. عنصر تداوم و آرامش در این مسیر بسیار مهم است و بیش از هر چیز نیازمند کاهش کنترل ایدئولوژیک در عرصه علم، فرهنگ و ارتباطات در داخل با هدف افزایش منزلت ایدئولوژیک در خارج است. مزیت نسبی جمهوری اسلامی در عرصه فرهنگ و دانش است و می‌بایست به گشایش در این عرصه‌ها اهتمام ورزد. به بیان دیگر مؤلفه‌هایی چون آزادی‌های مدنی و سیاسی، آزادی انتخاب و حقوق بشر و نظارت فراگیر بر حکومت که به طور چشمگیری در مدل‌سازی جدید آمریکا در منطقه خودنمایی کرده است با قرائت بومی خود در ایده جمهوری اسلامی نیز وجود دارد و حکومت می‌تواند با ارتقای سطح این مؤلفه‌ها در مناسبات فرهنگی - سیاسی در داخل، دیگر مؤلفه‌های مدل مذکور اعم از سکولاریسم، صلح با اسرائیل و غربی شدن را کم فروغ نماید. در این صورت به احتمال بسیار تحریم‌های اقتصادی علیه ایران نیز حداقل از حیزانتفاع ساقط خواهند شد و فرصت مناسبتری برای افزایش سطح رفاه زندگی فراهم خواهد شد. در سطح معادلات منطقه‌ای نیز جمهوری اسلامی می‌بایست از هرگونه گفتار و رفتاری که به بهانه ضربه زدن به منافع آمریکا در خلیج فارس منجر به ایجاد سوءظن و هراس در کشورهای منطقه می‌شود پرهیز نماید تا حداقل آنها را در موضع بی‌طرفی و بی‌تفاوتی نگاه دارد. ضمن آنکه وضعیت مجاورت با آمریکا به لحاظ حضور سیاسی - نظامی در افغانستان و عراق این فرصت را فراهم می‌کند تا جمهوری اسلامی به بهانه رفع برخی مسائل ناشی از این وضعیت، مذاکره با دولت مذکور با هدف رفع تهدیدهای عمده‌تر را در دستور کار خود قرار دهد. (۴۱) این مذاکره ضمن آنکه می‌تواند رسمی و علنی باشد نباید هویت سیاسی نظام را که ناشی از تعریف دوست و دشمن است با بحران فراگیر مواجه سازد.

نتیجه‌گیری

آنچه در این مقاله موضوع بحث و اهتمام قرار گرفت، تصویر عراق جدید و سناریوی احتمالی آمریکا در این کشور با هدف بررسی پیامدهای بلندمدت آن برای نظام جمهوری اسلامی بود. این بررسی ضمن آنکه سرشتی تخمینی و برآوردی داشت هرگز به معنای قطعیت وقوع سناریوی مذکور در عراق نیست. زیرا بی‌تردید هیچ برنامه‌ای در عمل همانگونه که از ابتدا مراد شده است محقق نمی‌شود. اما این به معنای بی‌نیازی از یک برآورد نسبتاً جامع به منظور تدوین راهبرد بلندمدت نیست. این بدان معناست که امنیت نه مقوله‌ای پس از وقوع تهدید بلکه وضعیتی مبتنی بر پیش‌بینی آینده است.

جمهوری اسلامی نشان داده است که در هنگام تهدید توانایی فزاینده‌ای برای سنجش واقع‌بینانه توانایی‌های خود و دستیابی به ارزیابی هوشمندانه‌تری از خطر در آستانه وقوع دارد. اما می‌بایست این قابلیت راهبردی را نیز بدست آورد که با پیش‌بینی چشم‌اندازهای آینده، توانایی مذکور را پیش از وقوع تهدید مورد بهره‌برداری قرار دهد. اکنون نیز جمهوری اسلامی حدود یک دهه فرصت دارد (در صورت صحت فرض این مقاله) که تهدید مورد پیش‌بینی را به فرصتی برای ارتقای منزلت خود تبدیل کند. فرصت زمانی مذکور، چنانکه در مقاله ذکر شد، برآیند مؤلفه‌ها و ویژگی‌های اجتماعی و ژئوپلیتیک کشور عراق است. مؤلفه‌هایی چون: تنگناهای راهبردی - ژئوپلیتیک در خلیج فارس، بحران مشارکت شیعیان در جنوب و بحران هویت کردها در شمال، تفاوت و تعارض منافع قدرت‌های ذی‌نفوذ در عراق (آمریکا، جمهوری اسلامی ایران، ترکیه، عربستان و اتحادیه اروپا) و نقش آن در اسارت منزلتی عراق. در عین حال ایالات متحده آمریکا به خوبی آگاه است که مدیریت بر جوامع نامتجانسی همچون جامعه عراق به رغم فتح آسان آن، بسیار دشوار و زمان‌بر است.

یادداشت‌ها

۱. نیچه، فردریش ویلهلم، *چنین گفت زرتشت*، کتابی برای همه و هیچ‌کس، داریوش آشوری، تهران، آگه، چ هجدهم، پائیز ۱۳۸۱، ص ۱۴۴
۲. بوزان، باری، «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زاه»، احمد صادقی، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، شماره ۳، پائیز ۱۳۸۱، ص ۶۷۰.
۳. فولر، گراهام، *قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران*، عباس مخبر، تهران، مرکز، چ دوم، ۱۳۷۷، ص ۸۶
4. Parasilifi, Andrew, "The military in Iraqi politics", in Joseph A. Kechichian, ed., *Iran, Iraq and the Gulf States*, New York: Palgrave, 2001, p89.
۵. قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، پیشین، ص ۱۰۹.
۶. احتشامی انوشیروان، *سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، اقتصاد، دفاع، امنیت*، ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۷۷.
7. Alkadir, Road, "Iraq and the Gulf since 1991", in Lawrence G. Potter and Gary Sick, (ed), *Security in the Persian Gulf, Origins, Obstacles, and the Search for Consensus*, New York: Hampshire, 2002, p266.
- ۸ الهی، همایون، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران، قوس، چ پنجم، ۱۳۷۸، ص ۲۸۷.
9. Russell, James, "Searching for a post – Saddam regional security architecture", *Meria Journal*, Vol7, No.1, March 2003, p25.
۱۰. عزتی، عزت‌الله، *تحلیلی بر ژئوپلیتیک ایران و عراق*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸.
۱۱. سریع‌القلم، محمود، «تیین مبانی سیاست خارجی عراق»، *فصلنامه خاورمیانه*، سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، ص ۳۸۷.
12. Hashim, Ahmed, "Saddam Husayn and civil – military relations in Iraq: The quest for legitimacy and power", *Middle East Journal*, winter 2003, p29.
13. "The military in Iraqi politics", op.cit, p91.
14. "Searching for a post – Saddam regional security architecture", op.cit, p24.
۱۵. نیرومندان، خسرو، «بحران و امنیت در ناحیه خلیج فارس»، *فصلنامه گفتگو*، شماره ۲۷، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۷۶.
۱۶. زهرانی، مصطفی، «از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مهار تا حمله پیش گیرانه»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۸.
۱۷. نصری، قدیر، *نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۷.
18. Foley Sean, "The Gulf Arabs and the new Iraq: The most to gain and the most to lose?", *Meria Journal*, op. Cit, p27.
19. Rac, claire, "The future of the U.S. Navy in a post-Saddam Persian Gulf", www.ccc.nps.Navy.mil, p.2.

۲۰. پارتریک، نیل (سخنرانی)، «امنیت خلیج فارس از نگاه آمریکا و اروپا»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۱، پائیز ۱۳۸۰، ص ۳۵۸.
۲۱. «از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مهار تا حمله پیشگیرانه»، پیشین، ص ۷۵.
22. Rubin, Barry, "Regime change in Iran: areassessment", *Meria Journal*, op.cit.p69.
23. Ibid, p68.
24. Iraq, <http://w.w.cia.gov/cia/publications/factbook/goes/12.html>.
25. Al – Marashi, Ibrahim, "Iraq's Security intelligence network, a guide and analysis", *Meria Journal*, Vol6, No3, September 2002, p57.
۲۶. وست کاست، کاترین، «موزائیک قومیت‌ها و مذاهب در عراق»، احسان تقدسی، یاس نو، چهارشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۱، شماره ۱۷، ص ۸
۲۷. احمدی، حمید، «آسیب‌شناسی جریانهای سیاسی عراق»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲، ص ۳۹.
۲۸. سیف‌زاده، سیدحسین، *عراق، ساختارها و فرآیند گرایشهای سیاسی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۷۹، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.
29. Clawson, Patrick, *How to Build a New Iraq after Saddam*, Washington: Institute for Near Estpolicy, 2002, p45.
30. Gunter, Michael, "kurdish future ina post – saddam Iraq", *Jarnal of Muslim Minority Affairs*, Vol.23.No1, April 2003, p9.
31. Rubin, Michael, "Are kurds a pariah minority?", *Social Research*, vol70 no1. Spring 2003, p304.
32. Judah, Tim, "In Irqi Kurdistan", *Survival*, vol.44, no4, Winter 2002 – 3 p43.
۳۳. داویش، کارن، «حکومت دموکراتیک در آینده عراق»، *عظیم فضلی‌پور*، *گزیده تحولات جهان*، شماره ۱۵ خرداد ۱۳۸۲، ص ۱۷۵.
34. Cordesman, Anthony, "Security and WMD Issuesina post – saddam Iraq", <http://www.csis.org/>, p7
۳۵. سریع‌القلم، محمود، «عراق جدید، خاورمیانه جدید: پیامدهای نظری برای ایران»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال نهم، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۱، ص ۵.
36. Renner, Michael, "Post Saddam Iraq: Linchpin of a New oil order", <http://www.fpiif.org/p2>
37. Bartis, James, "Iraqi Oil and the Global Economy", <http://www.Rand.org>.
38. "The Military in Iraqi Politics", op.cit. p88.
۳۹. صفائی، محمد، «عراق، خصوصی سازی منابع نفت و بازسازی»، *همشهری*، ۱۸ مرداد ۱۳۸۲، ص ۱۳.
۴۰. سریع‌القلم، محمود، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ص ۱۳۸.
41. Hadian – Jazy, Nasser, "The Imerging Iraqi Polity: A Case For US – Iran Cooperation", *In The International Interest*, vol2, Issue 32, August 13, 2003, p24.